

نولیبرالیسم و قشر روشنفکر

نویسنده: پرابهات پاتنیک – ۱۲ جولای ۲۰۲۶ / برگردان: شبگیر حسنی

یکی از ویژگی‌های مهم سرمایه‌داری نولیبرال در کشوری جهان‌سومی مانند هند، شکافی است که میان مردم زحمتکش و روشنفکران ایجاد می‌کند. در دوره استعمار هند توسط انگلستان، بخشی از روشنفکران خود را موظف می‌دانستند که رنج و محرومیتی را که استعمار بر مردم هند تحمیل کرده بود، افشا کنند و بی‌تردید بسیاری از آنان به مقاومت فعال علیه استعمار پیوستند و در این راه انواع محرومیت‌ها و نیز حبس را متحمل شدند. در نتیجه این مقاومت نیز مورد احترام مردم قرار گرفتند؛ احترامی که پس از استقلال کشور هم کماکان از آن برخوردار بودند، زیرا این روشنفکران در دوره توسعه موسوم به دیرژیستی^۲ (dirigiste)، به ناظران و منتقدان صادقی بدل شدند که تأثیر راهبردی توسعه بر زندگی مردم را زیر نظر داشتند. اگرچه در شرایط عادی در جوامع پیش‌سرمایه‌داری هم روشنفکران تا حدودی از احترام عمومی و نیز مرجعیت اجتماعی برخوردار بودند، این امر به‌واسطه نقشی که اینان در مبارزه ضد استعماری و دوران توسعه پس از استقلال در کشورهایی مانند هند ایفا کردند، تقویت شد. با این حال، نولیبرالیسم این موقعیت را دگرگون می‌کند. نولیبرالیسم می‌کوشد تا نظامی سرمایه‌دارانه و بی‌حد و مرز را تحمیل کند؛ نظامی که در آن سرمایه انحصاری داخلی با سرمایه مالی بین‌المللی ادغام می‌شود، تا جامعه در امتداد خطوط آشنا و متعارف سرمایه‌داری از نو شکل یابد.

^۱ https://peoplesdemocracy.in/2026/0712_pd/neo-liberalism-and-intelligentsia

^۲ «دیرژیستی» (dirigiste) اصطلاحی فرانسوی از ریشه diriger به معنای «هدایت کردن» است و در اقتصاد به نظامی اشاره دارد که در آن دولت نقش فعال و هدایت‌کننده‌ای در اقتصاد دارد، بدون اینکه الزاماً تمام اقتصاد را خودش برنامه‌ریزی و اداره کند و مشخصاً دوره‌ای از توسعه در هند پس از استقلال تا پیش از چرخش نولیبرالی دهه ۱۹۸۰ و به‌ویژه اصلاحات ۱۹۹۱ است. پس از استقلال هند در ۱۹۴۷، رهبران هند، به‌ویژه جواهر لعل نهرو، نظامی را ایجاد کردند که ترکیبی بود از: مالکیت خصوصی و فعالیت بخش خصوصی؛ مالکیت و فعالیت گسترده دولت در بخش‌های استراتژیک؛ برنامه‌های توسعه چندساله؛ هدایت سرمایه‌گذاری به وسیله دولت؛ کنترل واردات و حمایت از صنایع داخلی؛ کنترل یا نظارت شدید بر ارز و تجارت خارجی؛ بانک‌ها و مؤسسات مالی تحت نظارت دولت؛ ایجاد صنایع سنگین دولتی؛ سیاست صنعتی که مشخص می‌کرد چه صنایعی باید توسعه پیدا کنند. بنابراین هند اقتصاد کاملاً سوسیالیستی یا اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی‌شده نبود. بخش خصوصی بزرگی وجود داشت، اما دولت تعیین می‌کرد که اقتصاد در چه جهتی حرکت کند.

این امر جایگاه روشنفکران را از چند جهت تغییر می‌دهد: **نخست**، از آنجا که از میان برداشتن تمامی بقایای احساس همبستگی اجتماعی و تبدیل گروه‌های مختلف جامعه به مجموعه‌ای از افراد منفرد سودجو در سرشت مناسبات سرمایه‌دارانه است، روشنفکران نیز به جای آن که به‌عنوان سخنگویان و مدافعان مردم عمل کنند، به گروهی از افراد منفرد بدل می‌شوند که هر یک [مستقلاً] برای کسب منافع خود تلاش می‌کنند. دغدغه‌های شغلی و تمایل به استفاده و بهره‌گیری از فرصت‌ها برای پیشرفت شخصی، چه در داخل کشور و چه خارج از آن — فرصت‌هایی که اکنون در چشم‌انداز افراد قرار دارند — حتی برای روشنفکران نیز به دغدغه اصلی تبدیل می‌شوند. **دیگر** آن که، نقش اجتماعی روشنفکران پیش از دوره نولیبرالیسم، توسط یک چشم‌انداز نظری مشخص مورد توافق همگانی پشتیبانی می‌شد؛ یعنی چشم‌انداز ضدامپریالیستی. درست است که میان اعضای مختلف جامعه روشنفکری، تفاوت‌های عمده‌ای در مواضع نظری وجود داشت، اما بیشتر آنان در یک امر مشترک بودند: به رسمیت شناختن واقعیت موجود امپریالیسم. این دیدگاه در میان مردم نیز پژواکی می‌یافت و روشنفکران جهان سوم را از سنت‌های نظری مسلط در غرب متمایز می‌کرد. اما با ظهور نولیبرالیسم، تلاش گسترده‌ای صورت می‌گیرد تا این تفاوت‌های نظری — چه در کشورهای متروپل و چه در جهان سوم — محو شده و اجماع تنها حول یک دیدگاه معین حاصل شود؛ همان دیدگاهی که در غرب مسلط است و عموماً از حمایت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز برخوردار است. بر پایه این تئور، توسعه جهان سوم نه از طریق مقاومت در برابر امپریالیسم، بلکه از طریق پذیرفتن و ادغام شدن در آن تحقق خواهد یافت.

خاموش شدن صداهای مخالف در حوزه نظری در همه‌جا، و در شرایطی که صدای مسلط در غرب اکنون همان زبانی را به کار می‌گیرد که صداهای تازه‌سر برآورده در جهان سوم، نه‌تنها فرصت‌های شغلی برای بخش بزرگ‌تری از روشنفکران جهان سوم در کشورهای متروپل فراهم می‌شود، بلکه فاصله آنان با مردم جهان سوم نیز بیشتر می‌گردد. پیدایش این شکاف میان مردم و روشنفکران ناشی از این است که تجربه زیسته و روزمره مردم جنوب جهانی با نتایج و جمع‌بندی‌های اجماع نظری‌ای که میان روشنفکران کشورهای متروپل و جهان سوم در حال شکل‌گیری است، در تعارض است.

در سراسر این فرایند شکل‌گیری اجماع میان روشنفکران کشورهای متروپل و روشنفکران جهان سوم، هرگز نباید نقش تخریب اتحاد شوروی را دست‌کم گرفت؛ کشوری که با وجود همه کاستی‌هایش، برای چندین دهه الگویی الهام‌بخش از بدیل در اختیار می‌گذاشت.

جنبهٔ **سومی** [که رابطهٔ تودهٔ مردم و روشنفکران را تخریب می‌کند]، خصوصی‌سازی و در نتیجه کالایی‌شدن حوزه‌های مهم اقتصادی است. به‌ویژه کالایی‌شدن آموزش، که از ویژگی‌های شاخص نولیبرالیسم است، به‌تدریج حیات دانشگاهی را به‌عنوان فعالیتی انتقادی از میان می‌برد. از آنجا که هدف مؤسسات آموزشی خصوصی‌ای که در شرایط جدید به‌سرعت گسترش می‌یابند، تربیت دانشجویان به‌عنوان کالاهایی قابل عرضه در بازار کار است، هدف اساسی آموزش در یک جامعهٔ جهان سومی — که به تعبیر آنتونیو گرامشی باید پرورش مجموعه‌ای از «روشنفکران ارگانیک» برای مردمی باشد که از استعمار رهایی یافته‌اند — کاملاً دستخوش تغییر می‌گردد.

در واقع، استادان و دانشگاهیانی که در این مؤسسات خصوصی فعالیت می‌کنند، اگر در دانشجویان خود روحیهٔ پرسشگری و نگاه انتقادی ایجاد کنند، با مجازات و پیامدهای منفی روبه‌رو می‌شوند؛ و البته تشکل‌های دانشجویی و فعالیت‌های دانشجویی نیز در این مؤسسات تشویق نمی‌شود. مجموعهٔ این عوامل، روشنفکران را بیش از پیش از زندگی مردم دور کرده و آنان را به دنیایی جداگانه و محصور می‌راند؛ دنیایی که در آن، تولید تخصصی «کالای فکری» صورت می‌گیرد. به‌طور خلاصه، نولیبرالیسم روشنفکران را از زندگی روزمرهٔ مردم عادی جدا می‌کند.

چند روز پیش، یکی از وزیران ارشد دولت حزب بهاراتیا جاناتا^۳ در بنگال غربی از این واقعیت ابراز تأسف کرد که کالج پرزیدنسی و دانشگاه کلکته، که در گذشته از کانون‌های درخشان فکری کشور بودند، به مؤسساتی کم‌فروغ و بی‌مق تبدیل شده‌اند. سپس پیشنهاد کرد که شکوه علمی از دست‌رفتهٔ بنگال غربی را می‌توان با کمک بخش خصوصی بازگرداند. سطحی بودن تحلیل او از دلایل عقب‌ماندن بنگال غربی در زمینهٔ استانداردهای دانشگاهی، از این واقعیت عیان می‌شود که او هیچ ارتباطی میان کاهش و حذف بودجهٔ عمومی آموزش و تنزل آن به سطحی متوسط و کم‌مق نمی‌بیند. او می‌خواست آموزش عالی در بنگال غربی را احیا کند — که خود این موضوع، برای نمایندهٔ یک دولت نوفاشیست، هدفی طعنه‌آمیز و تناقض‌آمیز بود — بی‌آنکه بخواهد پول چندانی از بودجهٔ دولت برای آن هزینه کند!

^۳ حزب مردم هند یا BJP حزبی با گرایش‌های افراطی ملی‌گرایانهٔ هندویی که شدیداً ضد مسلمانان است. نخست‌وزیر فعلی هند، نارندرا مودی رهبر این حزب است.

شکافی که نولیبرالیسم میان روشنفکران و مردم ایجاد می‌کند، پیامد مهم دیگری نیز دارد: این شکاف زمینه را برای صعود نوفاشیسم فراهم می‌کند. البته بروز نوفاشیسم عوامل اساسی متعددی دارد؛ مهم‌تر از همه، حمایت و تقویت آن از سوی سرمایه‌انحصاری است؛ سرمایه‌ای که برای حفظ هژمونی خود در بحبوحه بحران نولیبرالیسم، با نوفاشیست‌ها وارد ائتلاف می‌شود. اگر سخنان روشنفکران همچنان همان وزن و اعتباری را نزد مردم داشت که پیش از دوره نولیبرالیسم داشت، تبلیغات نوفاشیستی علیه یک اقلیت بی‌پناه، با هدف ایجاد نفرت از آن اقلیت در میان اکثریت، به‌عنوان ابزاری برای تفرقه‌انداختن میان مردم و ایجاد گفتمانی انحرافی و حواس‌پرت‌کن، نمی‌توانست تا این اندازه مؤثر واقع شود.

به‌رغم آن‌که اندیشه‌های نوفاشیستی در میان روشنفکران از مقبولیت و نفوذ واقعی چندانی برخوردار نیستند، اما این اندیشه‌ها تا حدی در میان توده‌ها نفوذ پیدا می‌کنند، زیرا صداهاى ضدفاشیستی در میان روشنفکران — با وجود آنکه دیدگاه غالب را تشکیل می‌دهند — نه‌تنها از طریق ارعاب و تهدید خاموش می‌شوند، بلکه به‌واسطه شکافی که سرمایه‌داری نولیبرال میان روشنفکران و مردم ایجاد کرده است، تا حد زیادی کارایی و تاثیر خود را نیز از دست می‌دهند. از دست رفتن اعتبار روشنفکران نزد مردم، یکی از عوامل مهمی است که زمینه صعود نوفاشیسم به قدرت را فراهم می‌کند.

بنابراین، نولیبرالیسم از چند طریق زمینه را برای نوفاشیسم فراهم می‌کند. مهم‌ترین عامل، البته، بحرانی است که نولیبرالیسم به‌طور اجتناب‌ناپذیر ایجاد می‌کند. در شرایط حاکمیت نولیبرالیسم، از آنجا که نسبت نیروی ذخیره کار [یا نیروی کار مازاد] به کل نیروی کار کاهش نمی‌یابد — بلکه حتی در شرایطی که رشد تولید ناخالص داخلی ظاهراً شتاب می‌گیرد، افزایش نیز پیدا می‌کند — دستمزدهای واقعی حتی با وجود افزایش بهره‌وری نیروی کار، افزایش نمی‌یابند. (ضمناً همین افزایش بهره‌وری نیروی کار است که باعث می‌شود نسبت نیروی ذخیره کار به کل نیروی کار جامعه کاهش پیدا نکند.)

این وضعیت سهم مازاد اقتصادی از تولید را افزایش می‌دهد و با پایین نگه داشتن تقاضای مصرفی در مقایسه با حجم تولید، به بحران اضافه‌تولید منجر می‌شود. همین بحران است که بستر شکل‌گیری ائتلاف میان سرمایه بزرگ و هندوتوا^۴، و نیز زمینه حمایت و پیشبرد نوفاشیسم از سوی سرمایه

^۴ هندوتوا (Hindutva) را معمولاً می‌توان «هندوگرایی سیاسی» یا «ملی‌گرایی هندو» ترجمه کرد. این مفهوم در اوایل قرن بیستم، به‌ویژه با نوشته‌های وینایاک دامودار ساوارکار (V. D. Savarkar) صورت‌بندی شد. ایده اصلی هندوتوا این است که هویت ملی و سیاسی هند باید بر هویت و فرهنگ هندو استوار باشد. بنابراین هندوتوا با هندوئیسم به‌عنوان یک دین یکی نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه و سیاسی است که درباره اینکه «هند متعلق به چه هویتی است و ملت هند را چه چیزی

انحصاری را فراهم می‌کند. اما نولیبرالیسم از راه‌های دیگری نیز به این فرایند کمک می‌کند که یکی از برجسته‌ترین آنها، از بین رفتن اعتماد عمومی مردم به روشنفکران است که نولیبرالیسم علت آن است.

مارکسیسم تقریباً یگانه رویکردی است که نقش نولیبرالیسم را در دستیابی نوفاشیسم به قدرت به رسمیت می‌شناسد. تحلیل‌های لیبرال از این صعود، صرفاً بر عوامل اجتماعی و تاریخی تمرکز می‌کنند و تقریباً هرگز به ریشه‌های اقتصاد سیاسی این پدیده اشاره‌ای ندارند. اما نادیده گرفتن این جنبه، مبارزه با نوفاشیسم را تضعیف می‌کند. حتی اگر به فرض، دسیسه‌ها و ترفندهای نوفاشیسم برای دستیابی و حفظ سلطه خود بر قدرت خنثی شود و نوفاشیست‌ها از طریق فرایند انتخاباتی از قدرت کنار گذاشته شوند، تا زمانی که ماهیت نولیبرالی اقتصاد ادامه داشته باشد و بحرانی که نولیبرالیسم به وجود آورده است پابرجا بماند، نوفاشیسم همواره دوباره به قدرت بازخواهد گشت؛ همان‌گونه که در ایالات متحده با انتخاب مجدد دونالد ترامپ چنین اتفاقی رخ داد.

بنابراین، مبارزه با نوفاشیسم مستلزم عبور از شرایط و مناسباتی است که به پیدایش آن انجامیده‌اند؛ و این امر، به نوبه خود، مستلزم فراتر رفتن از سرمایه‌داری نولیبرال است. روشنفکران باید به این واقعیت توجه کنند و از خواب غفلت بیدار شوند؛ آنان مسئولیتی تاریخی دارند که پیوندهای خود را با مردم از نو برقرار کنند. صرفاً هشدار دادن به مردم درباره خطرات نوفاشیسم کافی نیست؛ باید یک دستورکار اقتصادی بدیل عرضه شود تا مردم را از بحران رکود و بیکاری‌ای که نولیبرالیسم آنان را در آن گرفتار کرده است بیرون بکشد. نوفاشیسم تنها زمانی شکست خواهد خورد که هم‌زمان از نولیبرالیسم نیز گذر کنیم.

تعریف می‌کند» موضع مشخصی دارد. امروزه هندوتوا بیش از همه با جریان‌های راست‌گرای افراطی و احزابی مانند حزب بهاراتیا جاناتا و سازمان‌هایی مانند RSS ارتباط دارد.